

نمایش طنز ویژه ی دهه ی فجر

سروان توپولوف

نویسنده : محمد عزیزی (نسیم)

بازیگران :

سروان توپولوف

سرباز وظیفه رشید اکبر زاده

سرباز برجسته (چاق)

سرباز تکاور

سرباز چهارم

سرباز پنجم

سرباز ششم

سرباز هفتم

سرباز هشتم

شاه

محافظ (بادیگارد) ۱

محافظ (بادیگارد) ۲

شیپورچی

شعار دهندگان (سه نفر)

سروان توپولوف روی صندلی در حال چرت زدن است.

پشت سر او سربازان با ظاهری بی نظم و خنده دار (پاچه ی شلوارها در جوراب و دکمه ها اشتباه بسته شده و...) در یک ردیف رو به تماشاگران ایستاده اند و با صدای خُرررر بالا می روند و با صدای پیش پایین می آیند.

یکی از سربازان از پشت سر سروان توپولوف در حال باد زدن اوست.

بعد از سه بار خر و پف ، سروان توپولوف با صدای بلند عطسه می کند.

با صدای عطسه تمام سربازان بر زمین می افتند و بعد بلند شده و با صدای هماهنگ می گویند:

عافیت باشد قربان !

سروان توپولوف دستانش را از پشت به هم گرفته و قدم می زند.

سروان توپولوف [با صدایی آرام]: سربازانِ من !

سربازان [با صدایی آرام]: بله قربان ؟

سروان توپولوف [با صدایی بلندتر]: سربازانِ من؟

سربازان [با صدایی بلندتر]: بله قربان ؟

سروان توپولوف [با صدایی بلندتر از قبل]: سربازانِ من؟

سربازان [با صدایی بلندتر از قبل]: بله قربان ؟

سروان توپولوف : خوب گوش هایتان را باز کنید.

سربازان زانو زده و دست راستشان را به علامت شنیدن کنار گوش راستشان می گذارند.

سروان توپولوف : قرار است به زودی شاهنشاه آریا مهر

سربازان: شاهنشاه خالی از مهر!؟

سروان توپولوف : ساکت !

سربازان به حالت خبردار می ایستند.

سروان توپولوف: به پادگان ما یعنی پادگان قلعه مرغی بیاید.

سربازان: پادگان کله مرغی!؟

سروان توپولوف: ساکت !

به همین خاطر من به دنبال یک سرباز رشید می گردم تا این جام طلایی را به او بدهم.

در همین موقع یکی از سربازان (رشید اکبرزاده) جلو می آید .

سرباز رشید اکبرزاده : اینجانب رشید اکبر زاده هستم. قربان اون جام رو بده به من تا ببرم

برای مادر بزرگم تا توش قند بریزه بشه قندون.

سروان توپولوف: برو سرجات !

منظور من از سرباز رشید تو نبودی. من به دنبال یک سرباز برجسته می گردم .

سربازی که کمی چاق است جلو می آید.

سرباز چاق: قربان اینجانب برجسته ترین سرباز پادگان هستم با رکورد چهار پرس غذا.

البته بنده شاگرد کوچک شما هستم.

سروان توپولوف: برو سرجات! منظور من از برجسته تو نبودی. من به دنبال یک سرباز دلاور و

تکاور می گردم.

یکی از سربازان جلو می آید.

سرباز تکاور: قربان!

من وقتی مدرسه می رفتم همیشه تک می آوردم؛ ریاضی ۲، علوم ۴، املا با ارفاق ۸

پس اون سرباز من تکاور من هستم.

سروان توپولوف: برو سرجات!

منظور من از تکاور تو نبودی. اصلا هرکسی بهترنظام جمع رو انجام داد جام رو می گیره. پس می

ریم سراغ نظام جمع.

یکی از سربازان جلو می آید.

سرباز: قربان نمی شود به جای نظام جمع نظام تفریق کار کنیم؟

سروان توپولوف: برو سرجات! ما اصلا فرصت این حرفارو نداریم.

گروهان به جای خود.

به چپ چپ!

سربازان با حالتی بی نظم و درهم و کج و کوله حالت می گیرند و همانطور ثابت می مانند.

سروان توپولوف [با ناراحتی]: به راست راست!

سربازان حالتشان را عوض می کنند و باز به طور بی نظم و خنده دار حالت می گیرند.

سروان توپولوف: حالا که نظام جمع بلد نیستید جریمه می شید. باید ۱۰۰ تا کلاغ پر برید.

یکی از سربازان: آخ جون کلاغ پر! [سرباز دستش را روی صندلی می گذارد و بقیه هم

همینطور.]

سرباز: کلاغ؟

سربازان: پر

سرباز: گنجشک؟

سربازان: پر

سرباز: دمپایی؟

سربازان: دمپایی که پر نداره ، باباش خبر نداره

سربازان با شادی دست می زنند و این شعر را می خوانند . یکی از سربازان ، در هر دستش یک

لنگه جورابش را گرفته و دارد جلوی سروان توپولوف این شعر را می خواند و جورابش را بالا و

پایین می برد.

سروان توپولوف [عصبانی شده و فریاد می زند]: ساکت!

سربازان به حالت ثابت می مانند. سربازی که جوراب در دست گرفته بود ، درحالتی ثابت می ماند

که جورابش جلوی صورت سروان توپولوف قرار می گیرد..

سروان توپولوف: ببر کنار این جوراب خوشبو رو نزدیک بود بیهوش بشم!

سربازان سر جای خود می ایستند.

صدای تلفن بلند می شود: بیلی... بیلی... بیلی ...

سروان توپولوف تلفن را برمی دارد.

سروان توپولوف: چی؟ شاهنشاه آریا مهر؟ همین الان؟

سروان توپولوف گوشی را می گذارد.

صدای طبل سه مرتبه به گوش می آید.

بعد صدای شیپور که با دهان زده می شود:

دید دیری دید... دید دیری دید... دید دیری دید... دید دیری دید

شیپورچی: شاهنشاه آریا مهر وارد می شود.

شاه با دو محافظ در دو طرفش وارد صحنه می شود.

سروان توپولوف جلو می رود:

اینجانب سروان توپولوف

مقدم شاهنشاه آریا مهر را به پادگان کله مرغی!

ا... نه... ببخشید پادگان قلعه مرغی گرامی می داریم.

شاه: به به سروان توپولوف!

درست مثل قدیم ها اصلا تکان نخورده اید.

سروان چه خبر؟

سروان توپولوف: همه چیز امن و امان است قربان.

شاه: سروان آیا با سربازانتان نظام جمع کار کرده اید؟

یکی از سربازان جلو می آید:

قربان!

ما در اینجا نظام جمع، تفریق، ضرب و تقسیم هم کار کرده ایم!

شاه: آفرین! آفرین! چه پیشرفتی!

سروان! کمی نظام جمع کار کنید تا ببینیم چه کرده اید؟

سروان توپولوف: گروهان به چپ چپ!

سربازان نامنظم و کج و کوله هر کدام به سمتی می چرخند.

سروان توپولوف: به راست راست!

سربازان از حالت قبل بر می گردند و باز بی نظم به جهتی دیگر رو می کنند.

شاه [با تعجب رو به سروان توپولوف]:

سروان!

این بود نظام جمع تان؟

سروان توپولوف: قربان سربازان من شما را که دیده اند دست چپ و راست شان را هم گم کرده

اند.

شاه: عجب یعنی عظمت ما آنها را گرفته است؟

سروان توپولوف: بله قربان!

در همین هنگام صدایی از پشت صحنه شعار می دهد.

صدای شعار دهندگان: بگو مرگ بر شاه.

شاه: مثل این که نام ما را صدا زدند.

سروان توپولوف سرش را کناری می گیرد و صدای گربه در می آورد.

سروان توپولوف: میو... قربان گربه ها بودند!

شما آنقدر مشهورید که حتی گربه ها هم نام شما را به نیکی یاد می کنند!

شاه: عجب!

یعنی ما اینقدر مشهوریم؟

سروان توپولوف: بله قربان.

در همین موقع چند نفر با هم شعار می دهند.

صدای شعار دهندگان: بگو مرگ بر شاه ... بگو مرگ بر شاه.

سروان توپولوف رو به شاه: قربان به پادگان حمله شده!

شاه: خب الان باید چکار کنیم؟

سروان توپولوف: باید فرار کنیم.

شاه پس لطفا هواپیمای مرا بیاورید.

سربازان و محافظان دستانشان را بالا می آورند و می گویند:

نداریم !

شاه : یک هلی کوپر بیاورید!

سربازان و محافظان دستانشان را بالا می آورند و می گویند:

نداریم !

شاه: یک ماشین بنز بیاورید.

سربازان و محافظان دستانشان را بالا می آورند و می گویند:

نداریم !

شاه: پس یک موتور بیاورید.

سربازان و محافظان دستانشان را بالا می آورند و می گویند:

نداریم !

شاه : یک دوچرخه؟

سربازان و محافظان دستانشان را بالا می آورند و می گویند:

نداریم !

شاه : پس چه دارید؟

سروان توپولوف: قربان ما در گوشه ی پادگان ، فقط یک گاری شکسته داریم.

شاه: باشد همان را بیاورید.

سروان توپولوف از جلو و شاه از پشت سر به دنبال هم می دوند و صدای سربازان بلند می شود:

شاه فرای شده ، سوار گاری شده

شاه فرای شده ، سوار گاری شده

برای شنل شاه می توان از یک پارچه رنگی استفاده کرد. همچنین می توان با مقوای رنگی برای شاه تاج درست کرد.

برای چاق نشان دادن سروان توپولوف می توان مقداری پارچه در لباس او گذاشت.

این نمایش را تقدیم می کنیم به معاونین پرورشی و مربیان مدارس و مساجد و هیئت های مذهبی.

به امید شکوفایی استعداد آینده سازان میهن عزیزمان

لطفا با عضویت در کانال مربیان امروز از جدید ترین آثار کارشناسان ما استفاده کنید.

نشانی کانال مربیان امروز

@morabbiyan

شماره ی همراه نویسنده ی نمایشنامه : محمد عزیزی (نسیم)

۰۹۱۲۴۷۲۲۳۹۳

@azizinasim۱۹